

حالت و مختصات

مکاتب مختلف موسیقی غربی



شماره ۱ گاه علوم انسان و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷

روسیه

اسپانی و روسیه که از دو جانب مختلف در آخرین حد اروپا قرار گرفته-
اند در همسایگی مشرق زمین - و دنیای اسلام - جای گرفته اند . از لحاظ تاریخ
هنر نیز همانندی هائی بین این دو سرزمین می توان یافت از جمله اینکه برخی
از تحولات و نهضت های هنری اروپا در آن دو کشور چندان راه نیافته است؛
شاید بی گزاف بتوان گفت که روحیه و طرز فکر هنری قرون وسطائی

(بفهوم صحیح آن) در بسیاری موارد هنوز در آن دو کشور حکمروائی دارد و نهضت و شعارهای «رنسانس» نیز در آن دوسر زمین انعکاس و تأثیر بسزائی نداشته است .

پیدایش فرهنگ ادبی و هنری روسیه و مقامی که در فرهنگ اروپائی احراز می کند از حدود قرن نوزدهم چندان فراتر نمی رود و «گلینکا» مؤسس مکتب موسیقی روس همزمان با «برلیوز» و دیگر آهنگسازان بزرگ دوره رمانتیک است .

ولی میراث هنر ملی روسیه که از موسیقی عامیانه و مذهبی سرچشمه می گیرد بسیار کهنسال و غنی است خاصه آنکه اوضاع جغرافیائی و خصوصیات ملی و نژادی مختلف بدان تنوعی شگرف بخشیده است .

میراث و سنت های موسیقی ملی روسیه از چند عامل مهم مایه می گیرد که عبارتند از موسیقی عامیانه آوازی ، موسیقی کهنسال مذهبی (که اصل آن بروم شرقی می رسد و بدون همراهی ساز اجرایی گردد) و موسیقی سازی که از کشورهای دیگر در روسیه راه یافته است و اهمیت نسبتاً کمتری داشت . بدانچه ذکر شد سنت های موسیقی کشورهای دیگر را نیز باید افزود که در روسیه راه یافته بود . «گلینکا» شاید نخستین کسی بود که در صد برآمد عوامل مختلفی را که ذکر کردیم بهم پیوند دهد و بدینگونه تاحدی اساس مکتب موسیقی روس را پایه گذارد . آنچه در این میان جالب توجه می نماید اینست که «گلینکا» فن و هنر موسیقی خود را در اثر تماس با موسیقی کشورهای دیگر اروپا و مسافرت بدان کشورها فرا گرفت و پرورش داد .

دووجهت تمایل متفاوت که در سر تاسر آثار مکتب روس خودنمایی می کند، از همان آغاز کار مشهود افتاد : این دو جهت تمایل عبارتند از تأثیر شرقی و مقاومت در برابر تمهیدات فرهنگ موسیقی مغرب زمین و دیگری - گرایش به هنر مغرب زمین و ، در مرحله نخست ، به موسیقی آلمان . به عبارت دیگر مکتب ملی (گروه پنج نفری : «بالاکیروف» ، «بورودین» ، «موسرگسکی» ، «ریبسکی کرساکف» و «کوئی») و مکتب «اروپائی» (برادران «روبینشتین» و «چایکوفسکی») . «دارگومیسکی» را نیز می توان حدفاصلی بین «گلینکا» و گروه پنج نفری بشمار آورد .

همچنانکه برادران «روبینشتین» را موسس مدرسه موسیقی و تاحدی پیشقدم درجه‌تماییل اروپائی مکتب روس بحساب باید آورد، «بالا کیرف» نیز معلم و پیشقدم جهت تمایل ملی و شرقی آن مکتب است. هم او بود که بدوستان گروه پنج نفری خود روز فن موسیقی را آموخت زیرا اینان همه موسیقی دان «آماتور» بودند و بحرفه‌های گوناگونی که بی‌اثر ارتباطی نداشت، اشتغال داشتند. هدف اینان، ووجه مشترک آثارشان، بکار بردن ترانه‌های عام‌بانه ملی با پوشش موسیقی «علمی» بود، به اصول موسیقی کلاسیک اروپائی پیش از بهوون چندان توجهی نداشتند و در این مورد گاه کار را به حد تعصب می‌رساندند. جالب‌ترین شخصیت گروه پنج نفری بدون تردید «موسرگسکی» است. طراوت و عمقی که در آثار او محسوس است ویرا در شمار بزرگترین سوابغ موسیقی جای می‌دهد. ممکنست که - همچنانکه بسیاری معتقدند - در آثار موسرگسکی سستی‌ها و نقاط ضعفی از لحاظ فنی موسیقی یافت شود ولی نبوغ استثنائی وی، با «گرما»ی خارق‌العاده خود، به سستی، وضعف فنی او مجال خودنمایی نمی‌دهد. ابرای «بوریس گودونوف» وی امروزه، نه همان از لحاظ هنر ابرای بلکه بعنوان اثر موسیقی یکی از شاهکارهای مسلم هنر موسیقی تلقی می‌گردد.

چایکووسکی برخلاف گروه پنج نفری، و با اینکه همزمان آنان بود، از تأثیر موسیقی و آثار آهنگسازان «غربی» دوری نمی‌جست. با اینهمه و باوجود اینکه تأثیرات آلمانی و فرانسوی فراوانی در آثار او یافت می‌شود، با اینحال موسیقی وی لحن و خصوصیات ملی روسی را کاملاً دربردارد.

پس از چایکووسکی و گروه پنج نفری، مکتب روس اندکی رو به سستی رفت و پیروان آنان - چه درجه‌تماییل غربی و چه درجه‌تماییل «ملی» و نیز آهنگسازان «مستقل» - از بروز دوره «فترتی» جلوگیری نتوانستند کرد. از آهنگسازان این دوره «گلازونوف» و «سکریابین» هر کدام بعللی متفاوت، درخور ذکرند. «استراوینسکی» که از بزرگترین هنرمندان قرن حاضر است و خود شاگرد دریمسکی کرساکف بوده، پس از آنها راهی درپیش گرفت که از تمهیدات باصطلاح «فولکلوریک» مبتدل و معمولی دور می‌نمود و از لحن احساساتی و رقیق چایکووسکی نیز اجتناب می‌جست. با اینهمه

بسیاری از سنت های موسیقی روس - بی آنکه به تکرار عینی ترانه های
عامیانه نیازی باشد - در بسیاری از آثار او خودنمایی می کند .
مکتب موسیقی روس در دوره معاصر متأسفانه با اصول و معتقدات خاصی
وابستگی یافته است که غالباً با اصول هنری و «استتیک» صحیح چندان
سازگار نیست . با وجود شخصیت های هنری برجسته ای که در آن میان سراغ
می توان گرفت اصول و معتقداتی که در کار هنرمندان حکمروائی دارد چنان
نیست که آثار موسیقی بدیع و نوئی بفرآوانی پدید آید و طبع هنرمندان از
قید تمهیدات هنری محدودی فراتر رود .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی